

همایون نامه

تصنیف گلبدن بیگم بنتِ بابر بادشاه*^{*}

* (Note to بادشاه) This title is inscribed on the first fly-leaf of the volume containing the M.S. It is upon paper of colour and kind differing from that of the M.S. and identical with four blank pages bound up at the end of the volume, possibly with the intention of writing up the missing terminal portion of the work.

احوال همايون بادشاه

جمع کرده کلبدن بیگم بنتِ بابر بادشاه عهدهٔ اکبر بادشاه *

Copied from the British Museum Persian M.S. (Or. 166),
by Annette S. Beveridge.

* (بادشاه) This title stands on the first page of the M.S. and on the cover like that of the M.S.. The page is numbered 15 in the Arabic and 2 in the B.M. marking. The M.S. is numbered by folios, and both with Arabic figures--inscribed in India--and with Roman, added by the B.M.. This reproduction and the translation of the M.S. are numbered in agreement with the Roman figures. A subdivision of folios into pages (1a, 1b &c.) allows easier reference. One index serves for both parts. (Persian text and translation).'

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حکم شده بود که آنچه از واقعه فردوس مکانی و حضرت جنت
آشیانی میدانسته باشید بنویسید* وقتی که حضرت فردوس مکانی از دار
الفا بدار البقا خرامیدند۔ این حقیر هشت ساله بود و بیان* واقع شاید
کترک بخاطر مانده بود* بنابر حکم پادشاهی آنچه شنید و بخاطر بود نوشته
میشود*

در اول این جزو از واقعه حضرت پادشاه بابام نوشته میشود۔
اگرچه در واقعه نامه حضرت پادشاه بابام این سخنان مذکور است۔ بنابر
تیمنا و تبرگا نوشته میشود*

از زمان حضرت صاحب قرانی تا زمان حضرت فردوس مکانی از
سلاطین ماضیه هیچکس برابر ایشان ترددات نکرده* در دوازده سالگی
پادشاه شدند و بتاریخ پنجم شهر رمضان المبارک سنه نهصد و نه در
خطه** ا. جان (3a) که پای تخت ولایت فرغانه است۔ خطبه خوانند*
مدت یازده ساله کمال در الکه ماورالنهر با سلاطین چغنیه و تیموریه
و وزبکیه جنگها و ترددات نموده اند که زبان قلم از شرح تعداد آن عاجز
است* و آنقدر محنت و مهالك که در باب جهانگیری بحضرت
روئی نموده۔ کم کس را روی نموده باشد* و آن قدر دلیری و مردانگی

* به این Misread in translating as (بیان)

** خطه دلکشای A.F. (Bib. Ind. 87) has (خطه)

وَنَحْمَلُ كِه بَانَحْضَرْتِ مَعَارِكْ* وِمَهْلَكْ رَوِي نَمُودِه — از كَم بادشاهِ مَنفُولِ
 است * دُو تَوْتِ بَضْرِبِ شَمِشِيرِ فَخِ سَهْرَقَنْدِ كَرْدِه * مَرْتَبِه اَوَّلِ حَضْرَتِ بَادشَاهِ
 بَابَامِ دُو آزْدِه سَالِه بُوْدِه اَنْدِ وِ مَرْتَبِه دَوِیْمِ نُوْزْدِه سَالِه بُوْدِه اَنْدِ وِ مَرْتَبِه سِیُومِ
 یِسْتِ وِ دُو سَالِه بُوْدِه اَنْدِ — وِ شَشِ مَاهِه قَبْلِی شُدِه اَنْدِ وِ مِثْلِ سُلْطَانِ حَسَنِیْنِ
 مِیْرَزَا بَا یَقْرَا عَمُوی اِیْشَانِ كَرْدِ خِرَاسَانَ بُوْدِه اَنْدِ — بَا اِیْشَانَ كُومَكِ نَفْرَسْتَا دَنْدِ
 وِ سُلْطَانِ مَحْمُودِ خَانَ دَر كَاشَغَرِ بُوْدَنْدِ كِه طَغَا ئِی اِیْشَانَ بَاشَنْدِ — اِیْشَانَ نِیْزِ
 كُومَكِ نَفْرَسْتَا دَنْدِ * چُونِ مَدَدِ وِ مَعَاوَنْتِ اَز هِیْچِ جَا نَرَسِیْدِه — مَابُوسِ شُدَنْدِ *
 دَر بِنِ طُورِ وَقْتِ شَاهِی یِیْگِ خَانَ كُفْتِه فَرَسْتَارِ كِه اَكْر (3b) خَانَزَادِه یِیْگِمِ
 خَوَاهَرِ خُودِ رَا بِنِ نَسَبِتِ كَنِیْدِ مِیْانِ مَآوِشَا صِلْحِ شُودِ وِ رَابِطِه اِتْحَادِ مِیْجَا بَاشَدِ *
 اَخْرِ ضَرْوَرْتِ شُدِ خَانَزَادِه یِیْگِمِ رَا بَخَانَ مَذْكَورِ نَسَبِتِ كَرْدِه خُودِ بَرِ آمَدَنْدِ *
 بَا دَوِیْسْتِ كَسِ پِیَادِه وِ دَر كُتْفِ چِیَانِ وِ دَر پَآئِی اَنهَا چَارُوقِ — اِیْلِیْكِ

* Comparing this passage with A. F.'s parallel passage (Bib. Ind. I. 67), we find a curious resemblance, e. g. *وَأَنْ قَدْرَ مَشَقَّتِ* وِتْرَدَدِ كِه — اَنْحَضْرَتِ رَا پِیْشِی آْمِدِه كَمِ پَادِشَاهِی رَا رُو نَمُودِه بَاشَدِ — وَأَنْ قَدْرَ دَلِیْرِی — وِتْحَمَلُ كِه اَنْحَضْرَتِ — دَر مَعَارِكِ —

** Pavet de Courteille and Steingass render *chapan* by *haillons* and „tattered garments”, Erskine (127 and n.) by “long frocks”. Vambéry gives no *chapan* but *chapan*, which he translates *Oberrock* and *pardessus*. Steingass has no *chapan*.

** (حَارُوقِ) The words of the next phrase present difficulty. The sense is “with clubs in their hands”, and that this is so, is shewn by the parallel passages from the Turkī and Persian texts of Bābar's Memoirs. (Turkī) اَكْثَرِ یَا یَا قِ وَا یِلِیْكِ لَارِیْدَا قَا یَا قِ وَا یَا قِ لَارِیْدَا چَارُوقِ وَا یِكِمِنِ (B.M. Add. 26, 324 p. 4. Ilminski has verbal variants). (Persian) دَر دِسْتِ هَا یِ اِیْشَانَ چُوبِ هَا وِ دَر پَاهَا یِ اِیْشَانَ چَارُوقِ وِ بَرِ كُتْفِ هَا یِ اِیْشَانَ چَا پَانَ. The difficult words may be a Turkī interpolation in Gul-badan's text. The word which follows چَارُوقِ may be read اَلْمَسْكِ leathern, but چَارُوقِ includes the notion of leathern and neither the Turkī nor the Persian text uses any such qualifying word. I propose to read the words as a Turkī phrase — اِیْلِیْكِ لَارِیْدَا — چُوبِ یَا قِ. It may be that when Gul-badan was writing she had her Father's book before her. Her close reproduction of his words points to this or to intimate recollection of his words.

لاریه چویاق - باین طور حال بی براق توکل بحضرت حق سبحانه کرده
 متوجه بدخشانات و کابل شد *
 در قندز و بدخشانات لشکر و مردم خسرو شاه بودند * آمد حضرت
 بادشاه بابام را ملازمت کرده * با وجود گناهان که بد کرده - مانند بایسنغر
 میرزارا شهید کرده و سلطان مسعود میرزارا میل کشید بودند و این هردو
 میرزا عموزاده بادشاه بابام بوده اند - و قبل از آن که عبور آن حضرت
 در ایام قزاقیها بولایت او افتاده بود - از ضرورت رفته بودند - بحصلیها
 و درشتیها آنحضرت را از ولایت خود بدر کرده بود * و حضرت
 بادشاه که مفهوم مرهی و مردمی و مرورت بوده اند - اصلاً و قطعاً در مقام
 انتقام آن نشدند و فرموده اند که از جواهر و طلا آلات هر چند که دلش
 واهد بردارد - و پنجشش قطارشتر و پنجشش (۴۵) استر بار همراه برده
 بصحت و سلامت رخصت یافته بخراسان رفته و حضرت بادشاه متوجه
 کابل شدند *

در آن وقت فتح کابل محمد مقیم - پسر ذوالنون ارغون که پدر
 کلان ناهید بیگم بود - داشت * کابل را بعد از وفات الغ بیگ میرزا -
 از عبد الرزاق میرزا گرفته و از (آن) میرزا عبد الرزاق مذکور عموزاده
 ادشاه بوده *

بادشاه بدولت بکابل آمدند * دوسه روز قلعهگی شد و بعد از چند روز
 بعهد و فوز کابل را به بندگان حضرت بادشاه سپرده با مال و اسباب
 خود بقندهار پیش پدر خود رفت *

و فتح کابل در اواخر ماه ربیع الثانی سنه ۹۱۰ نهصد و ده بوده * بعد از میر
 شدن کابل به بنگش رفتند و یکباره الحجه کرده بکابل آمدند *

و حضرت خانم که والده حضرت بادشاه باشند - در شش روز تب
 کرده - از عالم فانی بدار البقا رحلت نمودند * و در باغ نوروزی حضرت

خانمرا ماندند* صاحبانِ باغ که مردم و ضیل** انکه*** باشند۔ بکھزار
تکه سنقالی داده گذاشتند*

درین اثنا فرمانهای سلطان حسین میرزا بتاکید آمدند که ما (41)
خیال جنگ باوزبک† داریم* اگر شما هم بیائید بسیار خوبست* حضرت
آنمغنی را از خدا میطلبیدند* عاقبت الامر بسوی ایشان روانه
گشتند* در اثنای طی طریق خبر آمد که سلطان حسین میرزا شنقار شدند*
امرای حضرت بادشاه بعرض رسانیدند که چون سلطان حسین میرزا شنقار
شدند۔ مناسب آنست که برگشته بکابل باید رفت* حضرت فرمودند که
چون اینمقدار راه آمدیم امیر میرزا عزاپرسی نموده بر بردیم* عاقبت الامر
متوجه خراسان شدند* چون از تشریف آوردن بادشاه که میرزایان شنیدند
هر سه باستقبال روان شدند۔ غیر بدیع الزمان میرزا که برنتوق†† بیگ
و ذو النون بیگ که امرای سلطان حسین میرزا بودند۔ چنین گفتند که
چون بادشاه از بدیع الزمان میرزا خوردند پانزده¹⁵ ساله۔ مناسب چنان
است که بادشاه زانوزده دریابند* درین اثنا قاسم بیگ گفته که بسال
خوردند اما بتوره کلانند۔ از برای آنکه چند مرتبه بضرب شمشیر فتح
سپرد کرده اند* آخر چنین قرار دادند (5a) که یکمرتبه بادشاه زانوزده

* Used transitively. So too at 59a &c..

** Text ویصل (وصیل).

*** (انکه) This word may be *atka* or *anaga* and is to be explained by the known ownership of the garden which was made by Babar's paternal uncle, Ulugh Beg. But for the undotted "prop", it might have been read as *اکه* and as referring to Khan-zāda Begam or Māham, Babar's wife, both of whom, as will be noticed, are styled *āka* (*janam*) and *āka* respectively. Cf. a use of *انکه* p. 28b.

† Vambér's derivation of this multiform word, "Özbeğ, his own master, independent" (History of Bokhara, 245) is at least *ben trovato* and in congruity with the acts of the tribe. But several careful writers, Blochmann amongst them, have chosen the form *Uzbek*.

†† Text, sic for برنتوق (برنتوق).

دریابند * بدیع الزمان میرزا از جهة تعظیم بادشاه پیش آمد دریابند * در
این اثنا بادشاه از تر در آمدند * میرزا غافل بودند که قاسم بیگ خود
حضرت بادشاه را گرفته کشید با برنتوق بیگ و ذو النون بیگ که
که قرار چنین داده بودند که میرزا پیش در آمد دریابند * درین اثنا
باضطراب تمام پیش در آمد حضرت پادشاه را دریافتند *

و پند روزی که در خراسان بودند میرزایان هر کدام تکلیف
می نمودند و جشنهای میکردند و تمامی باغات و محلات را سیر مینم
میرزایان تکلیف زمستان میدادند که توقف نمایند که بعد از زمستان
جنگ میکنیم * اما اصلاً و قطعاً نتوانستند جنگ قرار داد *
مدت هشتاد سال خراسان را سلطان حسین میرزا آبادان و معم
بود. اما میرزایان تا شش ماه نتوانستند که جای پدر را نگاه دارند
و چون پادشاه ایشان را بی پروا دیدند بجهت خرج و خراجات ا
جاها تعیین نموده بودند و بهانه دیدن آنجاها بجانب کابل روان
و در آن سال برف بسیار بارید بود * راهها غلط کردند
قاسم بیگ از برای نزدیکی راه... این راه را اختیار نموده بود
دیگر کنگایش داده بودند * چون که گفته امراها نکردند.
تغافل کرده - میرفتند * حضرت و قاسم بیگ مع پسران
روز برف دور کرده راه را طیار میکردند و مردم لشکر از
باین روش تا بغوریند رسیدند و در آنجا از هزارهای
خورده جنگ کردند * از گاو و گوسفند بسیار و اشیا
هزارها بدست مردم پادشاهی افتاد و باولجه بیحد متوجه
در پای منار که رسیدند - شنیدند که میرزا خا
کورکان باغی شده اند و کابل را قبل دارند *
فرمانهای دلداری و رلاسی نوشتند فرستادند که

بلای (6a) کوه بیبی ماه روی آتش نخواهم انداخت، و شما هم در بالای
سرخانه آتش اندازید تا دانیم که از آمدن ما خبردار شده اید * وقت
از آنجانب شما و از این جانب ما مقابله غنیم خواهیم شد * اما تا آمدن
قلعه حضرت جنگ کرده و فتح کرده بودند *

زاخان در خانه والد خود که خاله بادشاه بودند - پنهان شدند *
نام پسر خود را آورده - گناه بطلبیدند - و میرزا محمد حسین در
ج خود که خاله خورد بادشاه بود - از وهم جان خود را در مفرش
خدمتگاری را گفت که بر بند * عاقبت الامر مردم بادشاهی
نده - میرزا محمد حسین را از مفرش بر آورده پیش بادشاه
عاقبت الامر حضرت بخاطر خاله‌های خود گناه میرزا محمد
نشیدند - و بخانه خالی خاله‌های خود بدستور سابق آمد و رفت سر
ایت خاطر بیشتر از بیشتر میکردند تا غبار خاطر کلفت بخاطر
بند و در ساحت جا و جاگیر تعیین نمودند *

(6b) از قبل میرزاخان خلاص ساخته خدای تعالی بابشان
- و در آنوقت بیست و سه ساله بودند و هیچ فرزندی
زوی فرزند بسیار بودند - و در هفتده سالگی از عایشه
سلطان احمد میرزا - دختری توانا شده بود و در سر ماهگی
ن کابل خدای تعالی مبارک کرده که هشتاد فرزند شد *
ماه بیگم باشند - حضرت هابون بادشاه و باربول میرزا
ایشان دولت بیگم و فاروق میرزا *
ان بیگم دختر سلطان احمد میرزا - در حین زائیدن
ختر ماندند *

زا و عسکری میرزا و شاهرخ میرزا و سلطان

(۷) واز دلداری بیگم گلرنگ بیگم و گلچهره بیگم و هندال میرزا و گلبدن بیگم
و آلور میرزا *

غرض که گرفتن کابل را شگون گرفته بودند که همه فرزندان در کابل
شک اند غیر دو بیگم که در خوست شک اند مهرجان (sic) (7a) بیگم از
ماه بیگم و گلرنگ بیگم از دلداری بیگم *

نوید حضرت هابون پادشاه که پسر کلان حضرت فردوس مکانی اند...
ولادت مبارک ایشان در شب سه شنبه چهارم ذی قعدة سنه ۹۱۳ نهصد
وسیزده... در ارك کابل در وقت که آفتاب در برج حوت بود... تولد
شدند... و در همان سال حضرت فردوس مکانی خود را فرمودند به امرا
و سایر الناس که مرا بابر پادشاه گوئید، والا اوایل قبل از تولد حضرت
هابون پادشاه میرزا بابر موسوم و مرسوم بودند، بلك همه پادشاهان زادهای را
میرزا می گفتند، و در سال تولد ایشان خود را بابر پادشاه گویندند * تاریخ
تولد حضرت جنت آشیانی سلطان هابون خان یافته اند... و دیگر شاه فیروز
قدر یافته اند *

و بعد از تولد فرزندان خبر آمد که شاهی بیگم خان را شاه اسماعیل
کشت *

حضرت پادشاه کابل را بناصر میرزا داده خود اهل و عیال و فرزندان،
که هابون پادشاه و مهر جهان بیگم (7b) و باریول میرزا و معصومه سلطان
بیگم و میرزا کامران باشند... همراه گرفته متوجه سمرقند شدند... و بامداد
شاه اسماعیل فتح سمرقند کردند... و تا هشت ماه تمامی ماوراءالنهر در تحت
تصرف ایشان بود... و از ناموافق برادران و مخالفت اهل مغل در کول
ملك او عید الله خان شکست یافتند و نتوانستند در آن ولایت بود * پس
جانب بدخشان و کابل متوجه شدند... و دیگر خیال ماوراءالنهر از سر بدر
کردند... و در سنه نهصد و ده ولایت کابل میسر شد بود *

دایم درین هوس بودند که در هندستان (sic) در آیند و از سُست رائی
امرا و ناموافقی برادران میسر و مسخرنی شد * آخر الوقت که برادران
رفتند، و از امر ایان هیچکسی نماند که خلاف مقصود ایشان توانند حکایتی
کرد. در سنه ۹۳۵ نهصد و بیست و پنج بجزوررا بچنگ در دوسه گری
گرفتند. و مردم بجزوررا قتل عام کردند *

و در روز مذکور ملک منصور یوسفی که پدر افغانی آغاچه باشد.
آمد حضرت را ملازمت (8a) کرد * حضرت بادشاه دخترش افغانی
آغاچه را گرفته در عقد خود در آوردند و ملک منصوررا رخصه دادند.
واسپ و سروپای پادشاهانه * عنایت فرمودند که رفته مردم و رعایا و
غیره را آورده بوطن های خود آبادان سازد *

وقاس پیگ که در کابل بود عرضه داشت فرستاد که شاه زاده نو توت
شد * بشگون فتح هند و تخت املش گستاخی کرده نوشته ام * دیگر بادشاه
صاحب اند. هرچه رضای ایشان * بادشاه در ساعت میرزا هندال نام
نهادند *

و بعد فتح بجزور بجانب بهیره روان شدند، و در بهیره آمدند و نالان نکرده
الامان داده، چهار لك شاهرخی گرفته مردم لشکر بعدد نوکر تقسیم کرده،
متوجه کابل شدند *

درین اثنا از مردم بدخشان عرضه داشت آمد که میرزا خان فوت
شد. میرزا سلیمان خورد سال و اوزبک نزدیک. فکر این ولایت بکاید
که مباد بدخشان از دست برود * تا فکر بدخشان کردن والده میرزا
سلیمان میرزای (8b) مذکوررا گرفته آورده بود * حضرت بادشاه حسب
المدعا و خاطر خواه ایشان جای نشیست و جاگیر پدر تعیین نمودند

پادشاه and بادشاه The M.S. writes indifferently (پادشاهانه) *
With equal caprice it inserts *gamma*, *hamza*, under-dotted *sin*, &c.

و بدخشان را بهایون پادشاه دادند. — و هابون پادشاه منوجه آنصوبه گشتند *

حضرت پادشاه و آکم هم متعاقب بدخشان رفتند، و چند روزی با یکدیگر بهم گذرانند * حضرت هابون پادشاه آنجا ماندند، و پادشاه جابام و آکم بکابل آمدند *

• و بعد چند گاه متوجه قلات و قندهار شدند، و در ساعت که بفلات رسیدند فتح کرده منوجه قندهار شدند. — و مردم قندهار تا یکم سال در قلعه بندی بودند * بعد یکم سال بجنک و جدل بسیار قندهار را بعنایت الهی فتح نمودند، و زر بسیار بدست افتاده و بسیاهی و مردم لشکر زرها و شترها بخش کردند. — و قندهار را بیرزا کامران دادند. — و خود منوجه کابل شدند *

روز جمعه غره صفر سنه نهصد و سی و دو که آفتاب در برج فویس بود. — پیش خانه بر آورده از پشته يك لنگه گذشته (9a) در جلگه دبه ^۱ _۲ ^۱ _۲ بعنوب نزول اجلال فرمودند * دیگر از آنجا مقام کردند، و روز دیگر کوچ ^۱ _۲ ^۱ _۲ بکوچ متوجه هندستان شدند *

و از سنه نهصد و سی و پنج درین هفت هشت سال چند مرتبه لشکر بجانب هندوستان (sic) که کرده اند، در هر مرتبه ولایتی و برگنه نخیرمی نمونه اند. — مثل بهیره و بجزر و سیالکوت و دیپالپور و لاهور و غیره، تا آنکه مرتبه پنجم روز جمعه غره صفر سنه نهصد و سی و دو از دبه بعنوب نزول اجلال کوچ بکوچ متوجه هندستان شدند، و لاهور و سرهند و هر ولایت که در سر راه بود فتح کردند. — بتاریخ هشتم ماه رجب روز جمعه سنه در پانزدهم بساطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول لودی جنگ صف کرده. — بعنایت الهی غالب آمدند. — و سلطان ابراهیم در آن جنگ کشته گشته. — و این فتح محض از عنایت الهی بود. — از برای آنکه سلطان

ابراهيم يك لك و هشتاد هزار سوار دلشك و تا هزار پنجاه زنجير فينس
مست (9b) و لشكر حضرت بادشاه خود مع سوداگر و نيك و بدر دوازده
هزار كيس بوده، و سپاهي كار آمدني نهايش شش هفت هزار كيس بود *
و خزانه پيغ بادشاه بدست ايشان افتاد و هم را بخش كردند * درين
اثناء امرای هندستان عرض كردند كه در هندستان عيب است خزينه
پادشاهان ماضي را خرج كردن، بلك خزينه را اضافه نموده نموده جمع كنند،
و حضرت بر عكس آن كردند كه تمامی خزينه ها را بخش كردند *
و خواجه كلان بيگ چند مرتبه رخصت، كابل طلبيدند كه مزاج من
بهوای هند موافق نيست * اگر رخصت شود چند گاه در كابل آنجا باشم —
و حضرت مجدای خواجه اصلاً اصلاً و قطعاً راضي نبودند * آخر چون
ديدند كه خواجه بسيار مبالغه دارند، رخصت دادند، و فرمودند كه چون
ميرويد نخه و هديه هند را كه از فتح سلطان ابراهيم بدست افتاده بولي نعمتيان
(sic) و همشیره و اهل حرم ميخواهم فرستيم (sic) — همراه برید، و مفصل نوشته
میدهيم * از روی مفصل (10a) تقسيم نمائيد، و بگوئيد كه در باغ و ديوانخانه
هر کدام بيگان سراپردها و چادرها علاحه بزنند — و معرکه خوبی کرده
و سجد شكر حق سبحانه به جا آورند كه فتنی کلی روی نموده، و بهر بيگي بدین
تفصيل رسانند... يك پانر خاصه از پانران سلطان ابراهيم، يا يك ركيبي طلا
پر جواهر، و لعل و مرواريد، و ياقوت و الماس، و زمرد و فيروزه، و زبرجد
و عين الهر — و دو خواجه صدفی پر اشرفی، و در دو خوان ديگر
شاهرخي، و هر جنسی پارچهای نوقوز نوقوزه، كه چهار خوان و يك ركيبي،
و يك پانر و يك ركيبي جواهر، و هريك خوان از هر جنس اشرفی
و شاهرخي كه حكم کرده بود، و ركيبي جواهر و همان پانرا كه به ولي نعمتان
خود پيشكش کرده ام، برده گذرانند، و ديگر پيشكش کرده ام آنها را در
عقب آن گذرانند — و خواهران و فرزندان و حرمان و خوشاوندان

و بیگمان و آغها و انگها و کوکها و آغهچهها و همه دعاء گوین از $\frac{۲}{دایه}$ $\frac{۲}{سرافرحالی}$
 چراو^{*} و اشرفی (10b) و شاهرخ و پارچه جدا جدا بدهند* از روی
 مفصل بدین ترتیب دادند* تا سه روز در باغ و دبوانخانه مذکور
 خوشحالی و معرکه داشتند* سرافراز گشتند و بدعای دولت حضرت فائحه
 خوانند — و خوشحال شد سجدهات شکر بجا آوردند*

و بدست خواجه کلان بیگ بعموی عیس^{**} بك اشرفی کلان بوزن
 سه سیر بادشاهی که پانزده سیر هند باشد و بخواجه گفته بودند — اگر
 عیس از شما پرسد که حضرت بادشاه بمن چه فرستاده است — خواهید
 گفت که بك اشرفی — و چون فی الحقیقه یکی بوده تعجب کرده تا سه
 روز کاهند* حکم بود که اشرفی را سوراخ کرده و چشمش را بسته و در
 گردش انداخته درون حرم فرستید* بجزدی که اشرفی سوراخ کرده در
 گردش انداخته از گرانی طرفه ببطافتی و اضطراب و خوشحالی میکرد
 و به دو دست اشرفی را گرفته طرفگیها میکرد که کسی اشرفی مرا نگیرد —
 و از بیگمان هم هر کدام ده دوازده اشرفی دادند تا قریب هفتاد و (11a)
 هشتاد اشرفی شد*

و بعد از آمدن خواجه کلان بیگ بکابل — در آگره هایون بادشاه و همه
 میرزایان و سلطانان و امراراز خزانهها بخش کردند — و باطرف و جوانب
 و ولایتها فرمانهای بناکید فرستادند که هر کس که در ملازمت ما بیاید
 رعایتهای کلی خواهیم کرد* علی الخصوص آنهاست که پدر و ابا و اجداد
 ما را خدمت کرده اند — اگر بیایند در فراخور انعامات خواهند
 یافت — و از نسل صاحب تران با چنگیز خان هر که باشد متوجه درگاه

* جواهر Sic; but presumably (چراو).

** (عیسین) For remarks on this passage cf. note to translation.

ما گردد * حق سبحانه مالك هندوستان را بما عطا کرده بيايند دولت را
بهم بينيم *

واز دختر سلطان ابو سعيد ميرزا هفت بيگم آمد بوزند گوهر شاد
بيگم و فخر جهان بيگم و خديجه سلطان بيگم و بديع الجمال بيگم و آق
بيگم و سلطان بنت — و زينب سلطان خانم دختر تغاي پادشاه سلطان محمود
خان و محب سلطان خانم دختر الاجه خان تغاي خورد حضرت پادشاه
بودند * قصه مختصر هم بيگان و خانمان نود و شش (11b) کس بودند *
بهمه آنها جاي و جاگير و انعامات خاطر خواه تعيين کردند *

و مدت چهار سال که در آگره بودند هر روز جمعه بديدن عمهای خود
ميرفتند * يك روز هوا بغايت گرم بود و حضرت آکم گفتند که هوا بغايت
گرم است — اگر يك جمعه نرويد چه شود؟ بيگان ازین سخن نخواهند
رنجيد * پادشاه با آکم گفتند — ما هم از نو عجب است که اين سخنان
بگوئي * دختران حضرت ابو سعيد سلطان ميرزا که از پدر و برادران
خود جدا شده اند — من اگر خاطر جوی ایشان نکم چون شود؟

بخواجه فاسم معمار حکم کردند — خدمتی خوبت ميفرمايم و آن آنست
که عمهای ما هر کاری و یا مهی در دريخانه داشته باشد — بجان و دل
خود خدمات دريخانه ولی نعمتان را بتقديم رساني *

و در آگره آنروی آب عمارتها فرمودند، و خانه سنگين که خلونخانه
ایشان میانه حرم و باغ، و در ديوانخانه هم خانه سنگين راست کرده
بودند — و در میانه خانه حوضی و چهار حجره در چهار برج خانه — و در
کنار دریا (12a) چوکندی راست کرده بودند — و در دهولپور هم از يك

* Up to this point this alternative name of Maham has been written آکم. Now (as elsewhere in some other works) the orthography of the writer improves and the correct spelling is given ام آکه ام
= my Lady.

پارهٔ سنگ حوض ده در دهی نرموده بودند، و می گفتند که هرگاه این حوض طیار شود شراب پر خواهم کرد* چون قبل از جنگ رعنا* سنگا که از شراب توبه کرده بودند بشریت لیمون پر کردند*

بعد از فتح سلطان ابراهیم بعد از یکسال رعنا از طرف مندو* (or هندو) پیدا شد بلشکری حد*

از امرا و راجها و رانا هر کدام که آمد حضرت بادشاهرا ملازمت کرده بودند—هر سه باغی شد برعنا رفته پیوستند، تا کول جلالی و سنبهل و راپری هم پرگنهارای و راجها و افغانان باغی شدند* قریب دو لک سوار جمع شد*

درین ولا محمد شریف منجم با مردم لشکر گفته که مناسب دولت آنست که حضرت بادشاه جنگ نکنند— که ستاره شکر** بلدوز در برابر است* لشکر بادشاهی را عجب هیرانی دست داد، و بسیار متفکر و متألّم

هیران

* (رعنا) Perhaps a sarcasm is intended by changing the title *ranā* into the epithet *ra'na*—a foolish admirer of himself. Sangu is always so stigmatized, but so too are other and friendly *Ranās*. Cf. 48b.

** (مندو) Text uncertain. The enemy came from the side which from a military stand-point, was emphatically Hindu and also may be said colloquially to have come from the direction of Mandu.

*** (شکر) I am indebted to Mr. Beveridge for the interesting information in the following note. The شکر (Venus) of the text is, he believes, a mistake for سگزر, *Sakkiz*, eight, the Eight Stars being regarded as unpropitious by Persians. Gul-badan has perhaps confused the portents of a defeat by Shaibānī at Khwaja Kardzīn in 1501 and the battle of Khanwa in 1527. Bābar's statement about Khanwa is that Sharif gave warning that Mars was in the west and that whoever should come from the east, would be defeated.

Bābar has a characteristic story of his having precipitated the fight at Kardzīn (1501) because the Eight Stars were exactly between the opposing armies and if he had delayed, they would have favoured Shaibānī for 13 or 14 days. "These observances were all nonsense and my precipitation was without the least solid excuse." He lost the battle. Cf. Steingass Pers. Dict. 689; Vullers II. 310a; Mem. 92, 353, 368.

شدند و اظهار بی دلی مینمودند، و (12b) مردم لشکرا چون باین حالت دیدند ملاحظه کنی نمودند * چون غنیم نزدیک رسید تدبیری که بخاطر مبارک ایشان رسید این بود که جمیع اُمرا و خوانین و سلاطین و وضع و شریف و صغیر و کبیر که از گریخته گان و باغی آنچه مانده بودند باقی را حکم فرمودند که همه جمع شوند * هر یک جمع شد آمدند * فرمودند که هیچ میدانند که میانه ما و وطن و شهر مالوف ما چند ماهه راه است * خدا از آن روز نگهدارد که اگر مردم شکست خورند — نعوذ بالله — ما کجا و وطن و شهر ما کجا که کار مردم اجنبی و بیگانه می افتد * پس همان بهتر که خود را باین دو شق قرار باید داد که اگر غنیم را می گشیم — غازی می شویم و اگر گشته می شویم — شهید می شویم * بهر دو تقدیر بهبود ما است، و درجه عظام و مرتبه علیاست *

همه يك دل شد قبول کردند * بزن طلاق و مصحف سوگند خوردند و فاتحه خواندند و گفتند — پادشاه انشاء الله تعالی تا رمقی در جان و در بدن خواهد بود — در جان سیاری و جان ثاری خود را معاف (13a) نمیداریم * و قبل از جنگ رعنا سنگا به دو روز بیشتر حضرت پادشاه از شراب توبه کرده بودند — بلك از جمیع مناهای توبه کردند — و بجهت موافقت و متابعت چهار صد جوان نامی که دعوی مردانگی و بکدلی و يك جهتی می نمودند — در آن مجلس بطفیل حضرت پادشاه آنها نیز توبه کردند و جمیع آلات مناهی و طلا آلات و نقره آلات از پیاله و صراحی و غیره همه را شکسته بنفرا و مساکین بخش کردند *

و فرمانها باطراف و جوانب بتاکید تمام فرستادند که از باج و تمغا و زکاة حیوانات و تکلیفات نامشروع همه را معاف کردیم — که هیچ احدی و فردی

مذاحمته بحال آمد و رفت شود اگر و غیره نرساند و گذارند تا مرفه
الحال و فارغ البال آمد و رفت نمایند *

روزی که به رعنا سنگا جنگ خواهد شد، در شب آن قاسم حسین
سلطان، نواسه دختری سلطان حسین میرزا، که پسر عایشه سلطان بیگم
باشد، در شب مذکور خبر آمد که قاسم حسین میرزا از خراسان
آمد در ده گروهی رسید * (۱۳۱) حضرت را از استماع این خبر خوش
حالی گئی روی نمود * فرمودند که چه مقدار کس همراه دارد؟ چون
تحقیق نمودند سی چهل سوار بوده فی الحال هزار سوار مسلح و مکمل نیم
شب فرستادند که همان شب همراه شد آمدند تا مردم غنیم و بیگانه
دانند که کومک آمد رسید و بوقت آمد * هر که این رای و تدبیر را شنید
بسیار پسندید *

و صباح آن که ماه جمید الاول سنه ۹۳۳ هجری قمری در دامن
کوه سیکری، که الحال فتح پور بر بالای آن کوه آبادان شد، به رعنا سنگا
جنگ صف شد، بعنایت الهی فتح کردند و غازی شدند *

بعد از فتح رعنا سنگا بعد يك سال آكام، که ماه بیگم باشند، از کابل
به هندوستان آمدند، و این حقیر هم همراه ایشان پیشتر از همشیرهها آمد،
حضرت بادشاه بابام را ملازمت کردم، و آكام در کول رسیدند که
حضرت بادشاه دو محافه سه رکیب فرستادند * از کول با گره ایلغار
کرده رفتند، و حضرت بادشاه خیال داشتند که تا کوه جلالی پیشواز
(۱۴۸) روند * نازشام یکی آمد گفت که حضرت را در دو گروهی
گذاشته آمدم * حضرت بادشاه بابام تا اسپ آوردن تحمل نکردند
و بیاده روان شدند و در پیشخانه نجه ماهم در خوردند * آكام بخواستند
که پیاده شوند * بادشاه بابام نمائند و خود در جلوی آكام تا خانه خود
پیاده آمدند *

وقتی که آکام پیش بادشاه بابام می آمدند مرا حکم کردند که در روز روشن آمدن حضرت را ملازمت کنید *

نه رکیب و دو نوقوز اسپ و دو محافه کونل که بادشاه بابام فرستاده بودند و بک محافه که از کابل آورده بودند — قریب صد مغلانی خدمتگاران آکام بر اسپان توجاق سوار پر زیب و زینت *

و خلیفه بابام با سلطانم کوچ خود تا نوگرام پیشواز آمدند، و من در محافه بودم * مامهای من در باغچه مرا فرود آورده بودند، و زلجه (sic) انداخته بالای زلجه مرا نشانند، و من اموختند که وقتی خلیفه بابام بیایند شما استاده شده در یابید * چون خلیفه بابام آمد من استاده دریافتم * درین ضمن سلطانم (14b) کوچ ایشان هم آمد * من نادانسته میخواستم که برخیزم که خلیفه بابام بنیاد مبالغه پیش نهادند که این پیر داه شما است — باین برخاستن حاجت نیست * پدر شما این پیر غلام خود را سرافراز کرده اند که در باب او اینچنین حکم فرموده اند * روا باشد بندها را چه مجال است ؟

پیشکش خلیفه بابام پنج هزار شاهرخی و پنج اسپ گرفتم و سلطانم کوچ ایشان سه هزار شاهرخی و سه اسپ پیشکش کرد و گفت — ما حاضری طیار است، اگر نوش جان کنند سرافرازی ببندها خواهد بود * قبول کردم — در جای خوب صفت کلان راست کرده، و چهار سفرلات سرخ اندرون زربفت گجراتی، و شش شامبانه سفرلات و زربفت — هر کدام بیست رنگ، و چهار چوقه سرایرده سفرلات، و چوبهای سرایرده هم رنگ بود * در منزل خلیفه بابام نشستم — ما حاضری کشید تا قریب پنجاه (sic) گوسفند بریان و نان و شربت و میوه بسیار * عاقبت الامر طعام خورده در محافه در آمد در ملازمت حضرت بادشاه بابام آمد ملازمت (15a) کردم

* (۵) What follows appears to be an incomplete and perhaps misplaced description of Akām's cortège.

و دریای افتادم، و حضرت پرسش بسیار نمودند * زمانی در بغل نشاندند، و این
حفیرا در آن اشنا آنقدر خوشحالی روی نمود که مزیدی بر آن متصور
نباشد *

بعد از آمدن آگره سه ماه گذشته بود که حضرت بادشاه متوجه دهلپور
شدند، و حضرت مام بیگم و ابن حفیر به سیر دهلپور رفتیم * در دهلپور
نحوضی ده درده راست کرده بودند از يك پرچه * از آنجا بسیکری رفتند *
صفة کلانی در میانه گول حکم کردند که راست بکنند * وقتی که آن
راست شد در کشتی نشسته آنجا میرفتند و سیر می کردند و می نشستند —
که تا حال هم آن صفة مذکور هست * و در سیکری در باغ چوکندی هم
راست کرده بودند * حضرت بادشاه بابام در آن چوکندی نورخانه برپا
کرده در آن نشسته مصحف می نوشتند *

۱
۵۰۶
۲
۱۱۰۰

۳
نور محمد محمدی
نور محمد محمدی
نور محمد محمدی
نور محمد محمدی

و من و افغانی آغاچه در پیش در پایان نشسته بودیم که آگام بنواز
رفتند * من با افغانی آغاچه گفتم که دست مرا بکشید * افغانی آغاچه دست
مرا کشیدند * دست من بر آمد، و من (151) بیطاقتی و گریه کردن گرفتم *
آخر کمان گرا آورده دست مرا بسته متوجه آگره شدند *

۵
انخوان است کتا

و در آگره رسیدند که خبر آوردند که بیگمان از کابل می آیند *
حضرت بادشاه بابام پیشواز آکه جانم که عمه کلان من و خواهر کلان
حضرت بادشاه بابام بودند تا نوگرام پیشواز رفتند، و همه بیگمان در ملازمت
آکه جانم در منزل ایشان ملازمت کردند * خوشحالیها نمودند، و

* Erskine (202n.) says "perhaps a space enclosed by a low railing." Chardin (*Voyage en Perse*) has a picture of a grandee seated within an enclosure (at sides and back) which as he sits, appears to reach his shoulders. Perhaps this is a *tur-khāna*. Zenker describes it as a seat of honour of the nature of a throne. It would supply a necessity of Indian life, if one might read *taur*, net, and allow the royal author a mosquito-room.

سجدهات شکر بجا آوردند، و متوجه آگره شدند. و بهمه پیگمان حوبلیها عنایت فرمودند، و بعد از چند روز بسوی باغ زرافشان رفتند *
 و در باغ مذکور وضوخانه بود * آنرا که دیدند فرمودند "دل من از سلطنت و پادشاهی گرفته در باغ زرافشان بگوشه بنشینم - و از برای خدمتگاری طاهر آفتابچی بمن بسیار است - و پادشاهی را به هایون بدهم" *
 درین اثنا حضرت آکام و همه فرزندان گریه و بیطافتی کرده گنند که خدای تعالی شمارا در مسند پادشاهی سالهای بسیار و قرنهای بیشمار در امان خود نگاه دارد، و همه فرزندان (16a) در قدم شما بکمال پیری برسند *
 بعد از چند روز آلور میرزا بیمار شدند، و بیماری ایشان بدرد شکم کشید، که هر چند حکیم ها و اطبا علاج کردند - بیماری ایشان پیشتر از پیشتر شد * آخر بهمان بیماری از عالم فانی بعالم جادوانی خرامیدند * حضرت پادشاه بسیار تأسف و غم خوردند * والد میرزا آلور که دلدار بیگم باشند - از غم و غصه آن فرزند - که نادر جهان و یگانه عصر بود - سودا پیدا کردند * چون دلگیری از حد گذشت، حضرت پادشاه باکام و پیگمان گنند "بیانید - بسیر دهلپور برویم" - و خود در کشتی نشسته بسعادت و سلامت از آب گذشتند و بدهلپور مذکور رفتند * پیگمان نیز میخواستند که در کشتی نشسته از آب بگذرند *
 که در این اثنا عرضه داشت مولانا محمد فرغری از دهلی آمد * نوشته بود که هایون میرزا بیمار اند، و حالی عجیب دارند، بشنیدن این خبر حضرت بیگم زودی زود متوجه دهلی می باید شوند که میرزا (16b) بسیار بیطافتی میکنند * بجزر شنیدن این خبر حضرت آکام بیطافتی کرده * مانند نشئه که هجور آب باشد - بجانب دهلی متوجه شدند * در متهره رسیدند، چنانچه شنیده بودند از آن ده چند مضعوف و مجهول بچشم جهان بین

* Sic. Parghālī is the usual form. (فرغری)

خوبش دیدند — و از آنجا هر دو — مادر و پسر — مانند عیسی و مریم —
موجه آگره شدند *

و در جینی که با گره در رسیدند — این حقیق همراه همشیرها ملازمت آن
حضرت فرستۀ خصال رفته کردم — چون ضعیف ایشان بیشتر از پیشتر
بود در این وقت هرگاه که آن حضرت بهوش خویشی می آمدند از
زبان درافشان خویش پرسش می فرمودند که "خواهران خوش آمدید —
بیائید تا یکدیگر را دریابیم که شمارا در نیافته ایم" * قریب سه مرتبه
سرافراز کرده از زبان گوهرانشان خود باین عبارت سرافراز فرمودند *
و چون حضرت آمدند و دریافتند — بجزرد دیدن آن چهره نورافشان
در کلفت و رقت شد و ایشان پیشتر از پیشتر اظهار بیدلی کردن گرفتند *
درین اثنا حضرت (17a) آگام گفتند که "شما از فرزند من غافلید —
و پادشاه اید چه غم دارید — و فرزندان دیگر نیز دارید" * مرا غم است که
فرزند یگانه دارم * حضرت جواب دادند که "ما هم اگرچه فرزندان دیگر
دارم — اما هیچ فرزندی برابرهایون نو دوست نمی دارم — از برای آنکه
سلطنت و پادشاهی و دنیای روشن از برای یگانه جهان و نادره دوران
کامگار برخوردار فرزند دلبد هایون میخواهم — نه برای دیگران" *

وقتی که ایشان بیمار بودند حضرت رونک حضرت مرتضی علی کرم الله
وجه نگاه داشتند — و آن رونک را از روز چهارشنبه نگاه میدارند *
ایشان از اضطراب و بیطاعتی از روز سه شنبه نگاه داشتند * هوا بغایت
گرم بود * دل و جگر ایشان نفید — و در رونک مذکور دعا خواستند که
"خدایا — اگر بعضی جان جان مبدل شود — من که با برام — عمر و جان
خود را به هایون بخشیدم" — و در همان روز حضرت فردوس مکانی را
نشویش شد (17b)، و هایون پادشاه بر سر خود آب ریختند، و بیرون آمد
بار دادند، و حضرت پادشاه با برام را از جهت نشویش درون بردند *

به
ضعف

بباری

فربب دوسه ماه صاحب فراش بودند، و میرزا هایون بجانب کابجرفه بودند* چون نشویش حضرت بادشاه پیشتر شک — بطلب حضرت هایون بادشاه کس فرستادند* ایشان با پلغار رسیدند* چون حضرة را ملازمت کردند — ایشان را بسیار ضعیف دیدند* حضرت هایون بادشاه رقت تمام نموده — بیطاعتی کردن گرفتند، و بخدمتگاران می گفتند که "یکبارگی چرا ازین قسم زارنزار گشته اند" — و اطبا و حکما را طلبیدند و گفتند که "من ایشان را تندرست گذاشته رفته بودم — یکبارگی چه شد؟ حکما و اطبا چیزها می گفتند*

و حضرت بادشاه بابام هر زمان و هر ساعت می پرسیدند که "هایون کجا است؟ و چه کار می کند؟ درین اثنا یکی آمد گفت که "پسر میر خورد بیگ میر بردی بیگ کورنش میرساند*" فی الحال حضرت بادشاه (18a) بابام با اضطراب تمام طلبید پرسیدند که هندال کجا است؟ کی خواهد آمد؟ چه بلا انتظار داد* میر بردی گفت که شاهزاده کامگار بدلی رسید اند — امروز فردا بخدمت خواهند رسید* درین اثنا حضرت بادشاه بابام به میر بردی بیگ گفتند که "مردک بد بخت — شنیدم ام که خواهر ترا در کابل کدخدا کردند، و ترا در لاهور کدخدا کردند — برای این طوهای پسر مرا زودتر نمی آوردی — که انتظار از حد گذشت" — و می پرسیدند که هندال میرزا چه مقدار شک است و به که مانند است؟ چون میر بردی بیگ جامه میرزا پوشید بود نمود که "این جامه شاهزاده است که به بند عنایت فرموده اند*" حضرت بیشتر طلبیدند که به بینم قد و قامت هندال چه مقدار شک است — و هر زمان هر ساعت می گفتند که "هزار دریغ که هندال را ندیدیم*" هر کس که می آمد می پرسیدند که هندال کی خواهد آمد؟

* This is probably a clerical error for *Hindal*. (همایون)

** The text has no negative but it is required by the context. (ذسی)

و-ر حین بیماری حکم کردند با کام که گلرنگ بیگم و گلچهره بیگم را
 بکشد خدا باید کرد (18b) و هرگاه که حضرت عمه جیو* شریف ارزانی
 فرمایند معلوم ایشان بکنید که بادشاه میگویند بخاطر من میرسد که گلرنگ را
 به ایسن تیمور سلطان و گلچهره را به توخته بوغا سلطان نسبت بکنم* آکا جانم
 تبسم کنان آمدند* به ایشان گفتند که حضرت بادشاه این قسم می فرمایند
 که بخاطر من چنین رسید- باقی آنچه رضای ایشان باشد... همان طور
 بکنند* حضرت آکه جانم نیز گفتند که خدا مبارک و سازگاری کند...
 بسیار خوب بخاطر ایشان رسید* جیجم** خود و بدیع الجمال بیگم و آق
 بیگم هر دو عمه بردالان بردند* صفا*** داده و بساطها انداخته
 ساعت را ملاحظه کرده نیمه ماه هر دو سلطانان را زانوزنایده به دامادی
 سرافراز بکنند*

درین ضمن نشویش شکم ایشان پیشتر شد* حضرة هابون بادشاه
 که احوال پدر خراب تر دیدند- باز بیطاقت شدند* اطبا و حکما را
 طلبیده گفتند نیک ملاحظه کرده علاج نشویش حضرت نمائید* اطبا
 و حکما (19a) جمع شد گفتند که کم طالعی مایان است که داروی کارگرنی
 شود* امیدواریم از حضرت حق سبحانه که از خزانه غیب شفای عاجل
 عطا کند* درین حین چون نبض آنحضرت دیدند- اطبا بعرض رسانیدند
 که علامت همان زهر است که والد سلطان ابراهیم داده بود- و
 آنچنانست که بیک بد بخت بدست داده خود بیک توپچه زهر داده بود که برده

* (جیو) By this term of endearment *Ilamida-bānū*, Akbar's mother addressed the dying Gul-badan.

** (جیجم) I believe this should be *جیجم*. A similar omission of the *alif* is not infrequent in the M.S. Cf. *ماماها* for *مامیها* (14b). So also of the points of the *yā* and the *che*.

*** (صفا) As in this M.S. *alif* is several times written for *ha'i* *hawaz*, I translate *صفا*, estrade, raised seat and not *صفا*.

بذست احمد چاشنی گیر بد و بگو که هرطور کرده در آش خاصه پادشاهی اندازد و باو وعده بسیار کرده بود * با وجود آنکه حضرت پادشاهی آن بین بدبخت را مادر می گفتند و جا و جا گیر تعیین کرده رعایت کلی فرموده بودند - و فرموده بودند که مرا بجای سلطان ابراهیم خود بدان * اما از آنجا که جهل در آن قوم غالب است رعایتها را منظور نداشت * مشهور است - باز گردد باصل خود همه چیز * قصه مختصر آن زهر که با آن باورچی آورده داده بود باورچی را الله تعالی کور و کر ساخته بود که زهر را بالاء نانی پاشید بود کمتر تناول کرده بودند * اما اصل بیماری از اثر همان بود که روز بروز ضعیف و نحیف میشدند و هر روز تشویش (19b) ایشان در تزیید بود و چهره مبارک ایشان در تغیر که فرداش همه امرایان را طلبید فرمودند که سالهای بود که در دل داشتم که پادشاهی خود را بهایون میرزا بدهم و خود در باغ زرافشان بگوشه نشینم * از کرم الهی همه چیز میسر شد اما آن نشد که در تندرستی خود این امر را بکنم * الحال این تشویش مرا زبون کرده وصیت میکنم که همه ایشان هابون را بجای من دانند - و در دولت خواهی او تقصیر نکنید و به او موافق و یکجهت باشید * از حق سبحانه امیدوارم که هابون هم مردم خوب پیش خواهد آمد * دیگر هابون ترا و برادران ترا و همه خویشان و مردم خود را و ترا بخدا می سپارم و این هارا بتوی سپارم * از این سخنان حاضران و ناظران را گریه و زاری دست داد و خود هم چشمان مبارک پر آب کردند *

این واقعه را اهل حرم و مردم درون شنیدند * طرفه حالی و بیطافتی و گریه و زاری دست داد * بعد از سه روز از عالم فانی بعالم جاودانی خرامیدند * بناریخ پنجم ماه جمید الاول روز دوشنبه سنه نهصد و سی و هفت بود که شفق شدند *

عمه مارا و مادران مارا (20a) به بهانه برآوردند که طیبیان و حکیمان

برای دیدن می آیند * همه برخواستند همه بیگمان را و مادران مرا بخانه کالان بردند * فرزندان و خویشان و غیره مردم را روز سیاه افتاد و طرفه زاری و فریاد و فغان و بیطاعتی کردن گرفتند — و هرکس بگوشه پنهانی این روز سیاه داشتند *

و واقعه ایشان را پنهان میکردند * آخر الامر آرایش خان نام یکی اسزای هند بود — او عرضه داشت که پنهان کردن این امر خوب نیست از برای آنکه در هندوستان رسم است که اگر پادشاهان را واقعه چنین دست میدهد — مردم بازاری ناراج میکنند * مباده مغلان نا دانسته در خانهای و در حویلهای در آمد ناراج بکنند * مناسب آنست که بیک کسی جامه سرخ پوشانند و بر فیل سوار بکنند و از بالا فیل منادی بکند که حضرت بابر پادشاه درویش شدند و پادشاهی خود را بهایون پادشاه دادند * و حضرت هایون پادشاه حکم فرمودند که چنین بکنید * بجز منادی کردن مردم را خیلی نسلی شد (201) و همه مردم دعای دولت ایشان میکردند * بتاريخ نهم شهر مذکور روز جمع حضرت هایون پادشاه تخت نشستند — و پادشاهی ایشان را همه عالم مبارک باد گفتند *

بعد از آن بدیدن مادران و خواهران و مردم خود آمده — پرسش و دلداری داده نوازش و غم خواربها فرمودند — و حکم فرمودند هرکس هر منصبی و خدمتی و جاگیری و جای که داشت — همه بحال خود باشد و بخدمت خود بدستور سابق قیام نماید *

و در روز مذکور میرزا هندال از کابل آمد حضرت پادشاه را ملازمت کرد * برو مهربانی ها کردند و بسیار خوشحال شدند * از خزاین که از پدر مانده بود چیز بسیار به میرزا هندال عنایت فرمودند *

بعد از وفات حضرت پادشاه بابام برات و ایام متبرکه اول معرکه بر سر مزار حضرت پادشاه بابام می شد و عهد علی عیسی را متولی مزار حضرت